

خوارج و داعش

بررسی تطبیقی بر مبنای اندیشه‌های استاد مطهری

علی اصغر خاندان

سرشناسه : خندان، علی اصغر، ۱۳۴۸ -
 عنوان و نام پدیدآور : خوارج و داعش : بررسی تطبیقی بر مبنای اندیشه های استاد مطهری
 مشخصات نشر : تهران: بنیاد علمی و فرهنگی علامه مرتضی مطهری، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری : ۲۹۰ ص.
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۲۵۴-۵-۷
 وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر
 یادداشت : فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir>
 قابل دسترسی است
 شناسه افزوده : بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۴۵۳۰



خوارج و داعش

بررسی تطبیقی بر مبنای اندیشه های استاد مطهری
 علی اصغر خندان

© حق چاپ: ۱۳۹۴، بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری

ویراستار: سید مرتضی طباطبایی

صفحه پردازی: عباس مجبعلی

گل روی جلد اثر استاد پرویز اسکندریپور خرمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۲۵۴-۵-۷

ISBN: 978-600-94254-5-7

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نشانی: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان مستجابی، بن بست مریم، شماره ۴۴

تم: بلوار عطاران، بین کوچه ۸ و ۱۰ شماره ۱۳۴

تلفن: ۲۲۷۷۳۵۸۳ (۰۲۱) - ۳۲۹۳۵۸۷۰ (۰۲۵)

نمابر: ۳۲۹۳۵۶۹۱ (۰۲۵)

www.motahari.ir

info@motahari.ir

نوبت چاپ: اول

بها: ۱۲۰۰۰ ریال

فهرست

۱۳	مقدمه
۱۳	نظر استاد مطهری دربارهٔ آشنایی با خوارج
۱۵	مثالی مهم برای پیروی واقعی یا شعاری از یک مذهب
۱۶	ملابک تشخیص حق و باطل نزد شیعه و سنی
۱۹	نفوذ تفکر خوارج در فرق اسلامی
۲۱	نسخه‌گیر استاد مطهری
۲۲	خوارج، اخباریون و جریان فقه عقل
۲۴	جلوه‌های جامع خوارج
۲۷	گروه فرقان
۳۱	نکاتی دربارهٔ اثر حاضر
۳۳	فصل اول
۳۳	آشنایی با خوارج و داعش
۳۵	تقریر استاد مطهری از ریشه‌های تاریخی و اعتقادی خوارج
۳۵	پیدایش خوارج در جنگ صفین
۳۸	ماجرای حکمیت
۴۰	عکس‌العمل خوارج به رسوایی حکمیت
۴۲	برخورد علمی علیه‌السلام با خوارج قبل از طغیان
۴۳	قیام و طغیان خوارج
۴۵	ظاهر مقدس خوارج و دسواری مبارزه با آنها

۱۵	خوارج، فرقه‌ای غیراسلامی
۵۰	ریشه‌های اعتقادی و تاریخی داعش
۵۰	تفکر سلفی
۵۲	جریان‌شناسی شاخه‌های تفکر سلفی
۵۳	طالبان و القاعده
۵۵	بانی فکری القاعده
۵۶	شکل‌گیری داعش
۶۰	نقش بر و نفوذ جهانی در شکل‌گیری و تقویت داعش
۶۶	داعش، فرقه‌ای بی‌ارادگی
۷۱	داعش و سنیانی
۷۷	فصل دوم
۷۷	ویژگی‌های خوارج از نظر استاد مطهری
۷۷	و تطبیق آن‌ها بر داعش
۷۸	
۸۰	- داعش
۸۳	۲. ظواهر دین‌داری و عبادت‌یابی
۸۳	- خوارج
۸۶	- داعش
۸۸	۳. جهل و نادانی
۸۸	- خوارج
۸۹	نمونه‌ای از جهالت و نادانی خوارج

- ۹۰ داعش -
- ۹۳ ۴. تکفیر
- ۹۳ - خوارج
- ۹۵ پاسخ علی علیه السلام به تفکر تکفیری خوارج
- ۹۶ - جریان تکفیر در تمدن اسلامی و عصر حاضر
- ۹۷ داعش -
- ۹۷ تاریخچه تکفیر در اندیشه‌های ابن تیمیه و وهابیت
- ۱۰۲ داعش و تکفیر
- ۱۰۸ ۵. امر به معروف - نهی از منکر و جهاد ناشی از تکفیر
- ۱۰۹ - خوارج
- ۱۱۳ رابطه امر به معروف و نهی از منکر با موضوع کفر فاسق
- ۱۱۳ - دیدگاه افراطی
- ۱۱۴ - دیدگاه تعریضی
- ۱۱۵ - دیدگاه میانه
- ۱۱۵ - داعش
- ۱۱۹ - تهدیدات داعش علیه افراد و نهادها در کشورهای مختلف
- ۱۲۳ - الزام به اینکه یا داعشی شو یا کشته می‌شوی!
- ۱۲۵ - داعش و عدم جهاد علیه اسرائیل
- ۱۲۶ ۶. بی‌رحمی و جنایت
- ۱۲۹ - خوارج
- ۱۳۱ - داعش

۱۳۳	۱. جنایات داعش در قتل و آدم‌کشی
۱۳۷	۲. دیگر جنایات داعش علیه حقوق انسانی
۱۳۹	۳. جنایات داعش در تخریب مقابر، اماکن مقدس و آثار باستانی
۱۴۰	- تخریب مقابر و قبرستان‌ها
۱۴۱	- تخریب مساجد و حسینیه‌ها
۱۴۲	- تخریب کلیساها
۱۴۲	- تخریب موزه‌ها و آثار باستانی
۱۴۳	۷. بازیچه بدن به دست منافقان
۱۴۳	- خوارج
۱۴۴	- داعش و تأمین منافع رب
۱۴۶	منافع داخلی
۱۴۸	منافع خارجی و منطقه‌ای
۱۵۱	اسلام‌هراسی
۱۶۰	۸. خطر گروه‌های تکفیری برای مؤسسان آن‌ها
۱۶۰	- خوارج
۱۶۳	- داعش
۱۶۹	۹. گسترش ویروسی و سریع
۱۶۹	- خوارج
۱۷۴	- داعش
۱۸۵	فصل سوم
۱۸۵	تفاوت‌های خوارج و داعش

۱۸۷	۱. نظام حکومتی.....
۱۸۸	ساختمان تشکیلات حکومتی داعش.....
۱۹۰	حاکمیت ترس، رکن حکومت داعش.....
۱۹۳	۲. نظام مالی و منابع درآمد داعش.....
۱۹۷	۳. نظام تبلیغاتی.....
۲۰۱	- اینترنت و شبکه‌های اجتماعی.....
۲۰۳	- فیلم، تلویزیون و شبکه‌های ماهواره‌ای.....
۲۰۵	- آلاهای جاری.....
۲۰۵	۴. جایگاه زن و ازدواج.....
۲۰۹	۵. فساد اخلاقی.....
۲۱۳	ضمائم.....
۲۱۵	نمودار جامع جریان‌های سلفی.....
۲۲۰	تقریر استاد مطهری درباره حکم جهاد در اسلام.....
۲۲۰	اشاره.....
۲۲۰	شبهات مسیحیت و غرب علیه حکم جهاد.....
۲۲۲	آیات مطلق جهاد.....
۲۲۳	آیات مقید جهاد.....
۲۲۶	قاعده مطلق و مقید.....
۲۲۷	پاسخ به شبهه اخلاقی مسیحیت و غرب علیه حکم جهاد.....
۲۲۹	آیات صلح.....
۲۲۹	پاسخ به شبهه حقوقی مسیحیت و غرب علیه حکم جهاد.....

دفاع از حقوق فردی و قومی ۲۳۰

دفاع از حقوق انسانیت، مانند آزادی ۲۳۱

دفاع از حقوق انسانیت، مانند علم ۲۳۲

دفاع از حقوق انسانیت مانند توحید ۲۳۳

ایمان اجباری‌ر‌دار نیست ۲۳۴

تصاویر ۲۳۷

منابع ۲۶۷

www.ketab.ir

مقدمه

به‌رغم بیش از بیست سال مطالعه و تحقیق در آثار استاد مطهری، انجام پژوهش جاری در بررسی تطبیقی خوارج و داعش، ابعاد مهمی از عمق اندیشه‌های استاد مطهری را برایم آشکار کرد. اصل توجه بسیار جدی استاد مطهری به موضوع خوارج درخور تأمل است. جالب است بدانید شهید مطهری در حدود ۲۰ جلد آثار خود، بیش از ۲۵۰ بار از خوارج نام می‌برد. کتاب جاذبه و دافعه، مفصل‌ترین اثر ایشان در این زمینه است. ایشان در این کتاب پس از بحث درباره نیروی جاذبه امام علی علیه‌السلام به نیروی دافعه و دشمنان آن حضرت می‌پردازد. استاد مطهری با اشاره‌ای چندسطری به دو گروه ناکشین راسطی، به دسته سوم، یعنی مارقین پرداخته، می‌نویسد: «بحث خود را معطوف می‌داریم به دسته آخر، یعنی خوارج» (آثار، ۱۶/۲۹۳) و تا پایان کتاب شاهد بررسی ابعاد مختلف پیدایش، عقاید، و عملکرد رازج هستیم.

نظر به اهمیت موضوع، شایسته می‌دانم بحث فایده‌آشنایی با خوارج از نظر استاد مطهری را در مقدمه این اثر مطرح کنم و در ادامه، چند نکته به آن بپردازم.

نظر استاد مطهری درباره فایده‌آشنایی با خوارج

خوارج فرقه‌ای هستند که در صدر اسلام پدید آمدند و به‌سرعت هم نابود و مغرض شدند. طبیعتاً این پرسش پیش می‌آید که چرا ما باید درباره تاریخ و عقاید این فرقه مطالعه و تحقیق کنیم و اساساً آشنایی با خوارج چه فایده‌ای دارد؟! رمز این همه عنایت استاد مطهری به این موضوع چیست؟ آیا در خود آثار ایشان می‌توان پاسخی به این پرسش یافت؟ استاد مطهری درباره این موضوع تصریح می‌کند:

بحث از خارج‌گیری و خوارج به عنوان یک بحث مذهبی، بحثی بدون مورد و فاقد اثر است؛ زیرا امروز چنین مذهبی در جهان وجود ندارد؛ اما در عین حال بحث درباره خوارج و ماهیت کارشان برای ما و اجتماع ما آموزنده است؛ زیرا مذهب خوارج هر چند

منقوض شده است، اما روحاً نمرده است؛ روح «خارجگیری» در پیکر بسیاری از ما حلول کرده است (آثار، ۳۰۵/۱۶).

استاد مطهری در بیان فایده و بلکه اهمیت آشنایی با خوارج، به موضوع تأثیر فرق اسلامی بر یکدیگر و همچنین به موضوع ظاهر و باطن، یا شعار و روح یک مذهب اشاره می‌کند و می‌گوید: بعضی از مذاهب ممکن است از نظر شعار بمیرند، ولی از نظر روح زنده باشند؛ کما اینکه برعکس نیز ممکن است مسلکی از نظر شعار زنده، ولی از نظر روح به کلی مرده باشد و لهذا ممکن است فرد یا افرادی از لحاظ شعار تابع و پیرو یک مذهب شمرده شوند و از روح پیرو آن مذهب نباشند و به عکس ممکن است بعضی روحاً پیرو مذهبی باشند و حال آنکه شعار ای آن مذهب را نپذیرفته‌اند (آثار، ۳۰۵/۱۶).

مطالعه در حواله خوارج از این نظر برای ما ارزشمند است که بفهمیم چقدر در تاریخ اسلامی از لحاظ سنی و از لحاظ عقیده و سلیقه و از لحاظ فقه و احکام اثر گذاشته‌اند. فرق مختلف و دست‌اندرکار در چهارچوب شعارها از یکدیگر دورند، اما گاهی روح یک مذهب در یک فرقه دیگر حلول می‌کند و آن فرقه در عین اینکه با آن مذهب مخالف است، روح و معنای آن را پذیرفته است. طبیعت آدمی دزد است. گاهی اشخاصی پیدا می‌شوند که مثلاً سنی هستند، اما روحاً و معنأ شیعی هستند و گاهی برعکس. گاهی شخصی طبیعتاً متشرع و ظاهری است و روحاً متصرف و گاهی برعکس. همچنین بعضی احتمالاً و شعاراً ممکن است شیعی باشند، اما روحاً و معنأ خارجی. این، هم در مورد افراد صادق است و هم درباره امت‌ها و ملت‌ها.

و هنگامی که تحله‌ها با هم معاشر باشند، هرچند شعارها و خطوط است، اما عقاید و سلیقه‌ها به یکدیگر سرایت می‌کند؛ همان‌طوری که مثلاً قمه‌زنی به سنی‌ها که دن طبل و شیور از ارتدوکس‌های قفقاز به ایران سرایت کرد و چون روحیه سرزمین برای پذیرفتن آن‌ها آمادگی داشت همچون برق در همه جا دوید.

بنابراین باید به روح فرقه‌های مختلف پی برد. گاهی فرقه‌ای مولود حسن ظن و «ضع فعل اخیک علی احسنه» هستند؛ مثل سنی‌ها که مولود حسن ظن به شخصیت‌ها هستند، و فرقه‌ای مولود یک نوع بینش مخصوص و اهمیت دادن به اصول اسلامی نه به افراد اشخاص، و قهراً مردمی منتقد خواهند بود، مثل شیعه صدر اول؛ فرقه‌ای مولود اهمیت

دادن به باطن روح و تأویل باطن مثل متصوفه و فرقه‌ای مولود تعصب و جمود هستند مثل خوارج.

وقتی که روح فرقه‌ها و حوادث تاریخی اول آن‌ها را شناختیم، بهتر می‌توانیم قضاوت کنیم که در قرون بعد چه عقایدی از فرقه‌ای به فرقه دیگر رسیده و در عین حفظ شعارها و چهارچوب نام‌ها، روح آن‌ها را پذیرفته‌اند. از این جهت عقاید و افکار نظیر لغت‌ها هستند که بدون آنکه تعمدی در کار باشد، لغت‌های قومی در قوم دیگر سرایت می‌کند. مثلاً اینکه بعد از فتح ایران به وسیله مسلمانان، کلمات عربی وارد لغت فارسی شد و برعکس، کلمات فارسی هم چند هزار در لغت عربی وارد شد. همچنین تأثیر ترکی در زبان عربی - فارسی، مثل ترکی زمان متوکل و ترکی سلاجقه و مغولی، و همچنین سایر زبان‌های سیاه و همچنین است ذوق‌ها و سلیقه‌ها (آثار، ۱۶/ ۳۳۰-۳۳۱).

مثالی مهم برای پیروی و انحراف یا شری از یک مذهب

همان‌طور که اشاره شد استاد مطهری معتقد است «گاهی اشخاصی پیدا می‌شوند که مثلاً سنی هستند اما روحاً و معنأ شیعی هستند و گاهی برعکس» (آثار، ۱۶/ ۳۳۰). ایشان در توضیح این موضوع مهم که چنین چیزی چگونه ممکن است می‌گویند:

چنان‌که همه می‌دانیم از بدو امر بعد از رحلت نبی اکرم، مسلمانان به دو فرقه تقسیم شدند: سنی و شیعه. سنی‌ها در یک شعار و چهارچوب عقیده هستند و شیعه در شعار و چهارچوب عقیده‌ای دیگر.

شیعه می‌گوید: خلیفه بلافضل پیغمبر، علی است و آن حرارت الهی را برای خلافت و جانشینی خویش به امر الهی تعیین کرده است و این مقام حلال است پس از پیغمبر؛ و اهل سنت می‌گویند: اسلام در قانون‌گذاری خود، در موضوع خلافت و امامت پیش‌بینی خاصی نکرده است، بلکه امر انتخاب زعیم را به خود مردم واگذار کرده است. حداکثر این است که از میان قریش انتخاب شود.

شیعه بسیاری از صحابه پیغمبر را - که از شخصیت‌ها و اکابر و معاریف به شمار می‌روند - مورد انتقاد قرار می‌دهد و اهل سنت، درست در نقطه مقابل شیعه از این جهت قرار گرفته‌اند؛ به هرکس که نام «صحابی» دارد با خوش‌بینی افراطی عجیبی می‌نگرند، می‌گویند: صحابه پیغمبر همه عادل و درستکار بوده‌اند. بنای تشیع بر انتقاد و بررسی و

اعتراض و مو را از ماست کشیدن است، و بنای تسنن بر حمل به صحت و توجیه و «ان شاء الله گریه بوده است».

در این عصر و زمان که ما هستیم، کافی است که هر کس بگوید علی خلیفه بلافضل پیغمبر است، ما او را شیعه بدانیم و چیز دیگری از او توقع نداشته باشیم، او دارای هر روح و هر نوع طرز تفکری که هست باشد! ولی اگر به صدر اسلام برگردیم، به یک روحیه خاصی بر می‌خوریم که آن روحیه، روحیه تشیع است و تنها آن روحیه‌ها بودند که می‌توانستند وصیت پیغمبر را در مورد علی صددرصد بپذیرند و دچار تردید و تزلزل نشوند. نقطه مقابل آن روحیه، آن طرز تفکر، یک روحیه و طرز تفکر دیگری بوده است که وصیت‌های پیغمبر اکرم را با همه ایمان کامل به آن حضرت، با نوعی توجیه و تفسیر و تأویل نادیده می‌گرفتند؛ و در حقیقت این اشعار اسلامی از اینجا به وجود آمد که یک دسته - که البته اکثریت بودند - فقط ظاهر را می‌نگریستند و دیدن آن قدر تیزبین نبود و عمق نداشت که باطن و حقیقت هر واقعه‌ای را نیز ببینند. "بر این دیدند و در همه جا حمل به صحت می‌کردند؛ می‌گفتند: عده‌ای از بزرگان صحابه و پیر مردمان سابقه دارهای اسلام راهی را رفته‌اند و نمی‌توان گفت اشتباه کرده‌اند؛ اما دسته دیگر - اقلیت بودند - همان هنگام می‌گفتند: شخصیت‌ها تا آن وقت پیش ما احترام دارند که به حقیقت احترام بگذارند؛ اما آنجا که می‌بینیم اصول اسلامی به دست همین سابقه دارها پایمال می‌شود، دیگر احترام نمی‌گذارند؛ ما طرفدار اصولیم نه طرفدار شخصیت‌ها. تشیع با این روح به وجود آمده است. ما وقتی در تاریخ اسلام به سراغ سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد کندی و عمار یاسر و ثعلبه می‌رویم و می‌خواهیم ببینیم چه چیز آن‌ها را وادار کرد که دور علی را بگیرند و اکثریت را رها کنند، می‌بینیم آن‌ها مردمی بودند اصولی و اصول‌شناس، هم دین‌دار و هم دین‌شناس. می‌توانستند با ناسب درک و فکر خویش را به دست دیگران بسپاریم و وقتی آن‌ها اشتباه کردند ما نیز اشتباه کنیم؛ و در حقیقت روح آنان روحی بود که اصول و حقایق بر آن حکومت می‌کرد نه اشخاص و شخصیت‌ها (آثار، ۱۶/۳۰۶-۳۰۷).

ملاک تشخیص حق و باطل نزد شیعه و سنی

استاد مطهری در ادامه بحث پیشین که دو فرقه اصلی اسلام یعنی شیعه و سنی، هر کدام ظاهر و باطنی دارند و شعار و روحی دارند و لذا چه بسا اشخاصی پیدا شوند که از نظر شعار، سنی هستند

اما روحاً و معنأً شیعی هستند و برعکس، به این موضوع می‌پردازد که ملاک تشخیص حق و باطل نزد شیعه و سنی چیست. سخن استاد مطهری در این زمینه چنین است:

مردی از صحابه امیرالمؤمنین در جریان جنگ جمل، سخت در تردید قرار گرفته بود. او دو طرف را می‌نگریست. از یک طرف علی را می‌دید و شخصیت‌های بزرگ اسلامی را که در رکاب علی شمشیر می‌زدند و از طرفی نیز همسر نبی اکرم، عایشه را می‌دید که قرآن دربارهٔ زوجات آن حضرت می‌فرماید: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (احزاب، ۶): «همسران او مادران اوستند»؛ و در رکاب عایشه، طلحه را می‌دید از پیشتانان در اسلام، مرد خدای سابقه و تیرانداز ماهر میدان جنگ‌های اسلامی و مردی که به اسلام خدمت‌های ارزنده‌ای کرده است، و باز زبیر را می‌دید خوش سابقه‌تر از طلحه؛ آن که حتی در روز سقیفه جمل، محضنین در خانهٔ علی بود.

این مرد در حالی عجیب افتاده بود که یعنی چه؟! آخر علی و طلحه و زبیر از پیشتانان اسلام و فداکاران سخت‌ترین دژهای اسلام‌اند؛ اکنون رودرو قرار گرفته‌اند؟ کدام یک به حق نزدیک‌ترند؟ در این گیر و دار نه باید کرد؟ توجه داشته باشید! نباید آن مرد را در این خیرت زیاد ملامت کرد. شاید اگر در آن هم در شرایطی که او قرار داشت قرار می‌گرفتیم، شخصیت و سابقهٔ زبیر و طلحه چشم ما را خیره می‌کرد.

ما الآن که علی و عمار و اویس قرنی و دیگران با عایشه و زبیر و طلحه رویه‌رو می‌بینیم، مردد نمی‌شویم؛ چون خیال می‌کنیم دست مردم مدعی جنایت‌سیما بودند؛ یعنی آثار جنایت و خیانت از چهره‌شان هویدا بود و با نگاه متوقف ما و چهره‌های آنان حدس زده می‌شد که اهل آتش‌اند؛ اما اگر در آن زمان می‌زیستیم، رست بقی آنان را از نزدیک می‌دیدیم، شاید از تردید مصون نمی‌ماندیم.

امروز که دستهٔ اول را بر حق و دستهٔ دوم را بر باطل می‌دانیم، از آن نظر است که در اثر گذشت تاریخ و روشن شدن حقایق، ماهیت علی و عمار را از یک طرف و زبیر و طلحه و عایشه را از طرف دیگر شناخته‌ایم و در آن میان توانسته‌ایم خوب قضاوت کنیم؛ و یا لاف‌ل اگر اهل تحقیق و مطالعه در تاریخ نیستیم، از اول کودکی به ما این چنین تلقین شده است؛ اما در آن روز هیچ‌کدام از این دو عامل وجود نداشت.

به هر حال، این مرد محضر امیرالمؤمنین شرفیاب شد و گفت: اَيْمُنُ أَنْ يَجْتَمَعَ زُبَيْرٌ وَ طَلْحَةُ وَ عَائِشَةُ عَلِيٍّ بَاطِلٌ؟ «آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟».

شخصیت‌هایی مانند آنان از بزرگان صحابه رسول‌الله چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را می‌پیمایند؟ آیا این ممکن است؟

علی در پاسخ سخنی دارد که دکتر طه حسین، دانشمند و نویسنده مصری، می‌گوید سخنی محکم‌تر و بالاتر از این نمی‌شود؛ بعد از آنکه وحی خاموش گشت و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است.^۱ فرمود: *أَنْتَ لَمْ تُبْسْ عَلَیْكَ، أَنْ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا یَعْرِفَانِ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ، اعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ* (روضة المصلحین ص ۳۱). سرت کلاه رفته و حقیقت بر تو اشتباه شده. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت. این صحیح نیست که تو اول، شخصیت‌هایی را مقیاس قرار دهی و مد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی؛ فلان چیز حق است؛ چون فلان و فلان را حق می‌افزایند و فلان چیز باطل است چون فلان و فلان با آن مخالف. نه، اشخاص نباید یاس حق و باطل قرار گیرند. این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند.

یعنی باید حق‌شناس و باطل‌شناس باشی، نه اشخاص و شخصیت‌شناس؛ افراد را (خواه شخصیت‌های بزرگ و خواه شخصیت‌های کوچک) با حق مقایسه کنی، اگر با آن منطبق شدند شخصیتشان را بپذیری و الا نه. این، حرف نیست که آیا طلحه و زبیر و عایشه ممکن است بر باطل باشند؟

در اینجا علی علیه‌السلام معیار حقیقت را خود حقیقت قرار داده است و روح تشیع نیز جز این چیزی نیست؛ و در حقیقت فرقه شیعه مولود و پسر این مخلص مخصوص و اهمیت دادن به اصول اسلامی است نه به افراد و اشخاص. قهراً شیعیان ریشه می‌متفقد و بت شکن بار آمدند.

علی بعد از پیغمبر جوانی سی و سه ساله است با یک اقلیتی کمتر از عدد انگشتان، در مقابلش پیرمردهای شصت ساله با اکثریتی انبوه و بسیار. منطق اکثریت این بود که راه بزرگان و مشایخ این است و بزرگان اشتباه نمی‌کنند و ما راه آنان را می‌رویم. منطق آن اقلیت این بود که آنچه اشتباه نمی‌کند حقیقت است؛ بزرگان باید خود را بر حقیقت تطبیق دهند.

از اینجا معلوم می‌شود چقدر فراوانند افرادی که شعارشان تشیع است و اما روحشان روح تشیع نیست.

مسیر تشیع همانند روح آن، تشخیص حقیقت و تعقیب آن است و از بزرگ‌ترین اثرات آن جذب و دفع است؛ اما نه هر جذبی و هر دفعی (گفتیم گاهی جذب، جذب باطل و جنایت و جانی است و دفع، دفع حقیقت و فضایل انسانی)؛ بلکه دفع و جذبی از سنخ جاذبه و دافعه علی؛ زیرا شیعه یعنی گپی‌هایی از سیرت‌های علی. شیعه نیز باید مانند علی دورویی باشد (آثار، ۱۶/۳۰۷-۳۰۹).

نفوذ تفکر خوارج در فقه اسلامی

استاد مطهری پس از اشاره موضوع ظاهر و باطن یا شعار و روح فرقه‌ها و امکان زنده بودن روح یک فرقه در عین نابودی ظاهر آن و همچنین موضوع تأثیر و تأثر عقاید فرقه‌ها در یکدیگر، به تطبیق این موضوع دربارهٔ خوارج می‌پردازد و می‌گوید:

طرز تفکر خوارج و روح اندیشه آنان - جمود فکری و انفکاک تعقل از تدین - در طول تاریخ اسلام به صورت‌های گوناگونی در داخل جامعه اسلامی رخنه کرد است. هرچند سایر فرق خود را مخالف با آنان می‌پندارند، اما باز روح خارج‌گیری را در طرز اندیشه آنان می‌یابیم و این نیست جز در اثر آنچه به گفته ما بدعت آدمی دزد است و معاشرت‌ها این دزدی را آسان کرده است. همواره عده‌ای خارج‌گرا بوده و هستند که شعارشان مبارزه با هر شیء جدید است. حتی وسایل زندگی را که فقط وسیله مادی و شکل ظاهری در اسلام رنگ تقدس ندارد، رنگ تقدس می‌دهند و مانده از هر وسیله نو را کفر و زندقه می‌پندارند.

در بین مکتب‌های اعتقادی و علمی اسلامی و همچنین فقهی نیز مکتب‌هایی را می‌بینیم که مولود روح تفکیک تعقل از تدین است و درست مکتبشان جلوه‌گاه اندیشه خارج‌گیری است؛ عقل در راه کشف حقیقت و یا استخراج قانون فرعی به طور کلی طرد شده است؛ پیروی از آن را بدعت و بی‌دینی خوانده‌اند، و حال اینکه قرآن در آیاتی بسیار بشر را به سوی عقل خوانده و بصیرت انسانی را پشتوانه دعوت الهی قرار داده است. معتزله که در اوایل قرن دوم هجری به وجود آمده‌اند - و پیدایششان در اثر بحث و کاوش در تفسیر معنای کفر و ایمان بود که آیا ارتکاب کبیره موجب کفر است یا نیست و قهراً

پیدایش آنان با خوارج پیوند می‌خورد - مردمی بودند که تا اندازه ای می‌خواستند آزاد فکر کنند و یک حیات عقلی به وجود آورند. هر چند از مبادی و مبانی علمی بی‌بهره بودند، اما مسائل اسلامی را تا حدی آزادانه مورد بررسی و تدبیر قرار می‌دادند: احادیث را تا حدودی نقادی می‌کردند؛ تنها آرا و نظریاتی را که به عقیده خود تحقیق و اجتهاد کرده بودند متبع می‌شناختند.

این مردم از اول با مخالفت‌ها و مقاومت‌های اهل حدیث و ظاهرگرایان روبه‌رو بودند؛ آن‌ها می‌دانستند که تنها ظواهر حدیث را حجت می‌دانستند و به روح و معنای قرآن و حدیث کاری نداشتند، برای حکم صریح عقل ارزشی قائل نبودند. هر چه معتزله برای اندیشه قیمت قائل بودند، آنان قیمت را تنها برای ظواهر می‌پنداشتند.

در طول یک قرن و نیمی که از حیات مکتب عقلی اعتزال گذشت، با نوسان‌های عجیبی دست‌به‌گریبان بود تا اعتدال مذهب اشعری به وجود آمد و یکباره ارزش تفکر و اندیشه‌های عقلی محسوس و احساسات فلسفی خالص را منکر شدند. مدعی بودند که بر مسلمانان فرض است که به آنچه در ظاهر تعبیرات نقلی رسیده است متعبد باشند و در عمق معانی تدبیر و تفکر نکنند؛ هر گونه سؤال و جواب چون و چرایی بدعت است. امام احمد حنبل که از ائمه چهارگانه اهل سنت است، سخت با طرز تفکر اعتزالی مخالفت می‌کرد؛ آن‌چنان‌که به زندان افتاد و در زیر ضربات شلاق واقع گشت و باز به مخالفت خویش ادامه می‌داد.

بالآخره اشعریان پیروز شدند و بساط تفکر عقلی را به حیرت و این پیروزی، ضربه بزرگی بر حیات عقلی عالم اسلام وارد آورد.

اشاعره، معتزله را اصحاب بدعت می‌شمردند. یکی از شعرای اشعری پس از پیروزی مذهبشان می‌گوید:

و هوی حبسهم ثم انقطع	ذهبت دولة اصحاب البدع
حزب ابليس الذي كان جمع	وتداعي بانصراف جمعهم
من فقيه او امام يتبع	هل لهم يا قوم في بدعتهم

دوران قدرت صاحبان بدعت از میان رفت و ریسمانشان سست شد و سپس منقطع گشت و حزبی که شیطان جمعشان کرده بود همدیگر را خواندند تا جمعشان را متفرق کنند. هم‌مسلمانان! آیا آنان در بدعت‌هایشان فقیه یا امام قابل اتباعی داشتند؟

مکتب اخباریگری نیز - که یک مکتب فقهی شیعی است و در قرن‌های یازدهم و دوازدهم هجری به اوج قدرت خود رسید و با مکتب ظاهرپون و اهل حدیث در اهل سنت بسیار نزدیک است و از نظر سلوک فقهی هر دو مکتب سلوک واحدی دارند و تنها اختلافشان در احادیثی است که باید پیروی کرد - یک نوع انفکاک تعقل از تدین است.

جباران‌ها کار عقل را به کلی تعطیل کردند و در مقام استخراج احکام اسلامی از متون آن، درک عقل، ارزش و حجیت انداختند و پیروی از آن را حرام دانستند و در تألیفات خویش اصول طرفداران مکتب دیگر فقهی شیعی - سخت تاختند و می‌گفتند فقط کتاب و سنت حجت است. البته حجیت کتاب را نیز از راه تفسیر سنت و حدیث می‌گفتند و در حقیقت قرآن را نیز از حجیت انداختند و فقط ظاهر حدیث را قابل پیروی می‌دانستند. ما اکنون در صدد نیستیم که صراحتاً، مختلف تفکر اسلامی را دنبال کنیم و مکتب‌های پیرو انفکاک تعقل از تدین را همان - و - خارج‌گیری است بحث کنیم - این بحثی است که دامنه‌ای بسیار وسیع دارد - بلکه تنها غرض اشاره‌ای به تأثیر فرق در یکدیگر بود و اینکه مذهب خارج‌گیری با اینکه دیری نپایید، اما روحش در تمام قرون و اعصار اسلامی جلوه‌گر بوده است تا اکنون که عده‌ای از نردبان معاصر و روشن‌فکر دنیای اسلام نیز طرز تفکر آنان را به صورت مدرن و امروزی درآوردند و با فلسفه حسی پیوند داده‌اند (آثار، ۱۶ / ۳۳۱-۳۳۲).

نتیجه‌گیری استاد مطهری

استاد مطهری در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مطالب مذکور درباره‌ی فایده‌آشنایی با تفکر و عقاید خوارج می‌گوید:

این مقدمه برای این بود که بدانیم ممکن است مذهبی مرده باشد، ولی روح آن مذهب در میان مردم دیگری که به حسب ظاهر پیرو آن مذهب نیستند، بلکه خود را مخالف آن مذهب می‌دانند، زنده باشد. مذهب خوارج، امروز مرده است؛ یعنی دیگر امروز در روی زمین گروه قابل توجهی به نام «خوارج» که عده‌ای تحت همین نام از آن پیروی کنند

وجود ندارد؛ ولی آیا روح مذهب خارجی هم مرده است؟ آیا این روح در پیروان مذاهب دیگر حلول نکرده است؟ آیا مثلاً -خدای نکرده- در میان ما، مخصوصاً در میان طبقه به اصطلاح مقدس مآب ما، این روح حلول نکرده است؟.

این ها مطلبی است که جداگانه باید بررسی شود. ما اگر روح مذهب خارجی را درست بشناسیم، شاید بتوانیم به این پرسش پاسخ دهیم. ارزش بحث درباره خوارج از همین نظر است. ما باید بدانیم علی چرا آن ها را «دفع» کرد؛ یعنی چرا جاذبه علی آن ها را نکشید و برعکس، دافعه او آن ها را دفع کرد؟ (آثار، ۱۶/ ۳۰۹-۳۱۰).

نکته دیگری دیگر استاد مطهری این است که خوارج فرقه ای بودند که در عقاید و عملکردشان، نقاط مشترک و جزد داشت؛ اما درنهایت و به علت نقاط منفی فراوان، از سوی علی علیه السلام طرد شدند. این موضوع مهمی است که در ارزیابی خوارج، گروه های به ظاهر مسلمانی مانند داعش، و حتی در ارزیابی میزان مسلمانی خودمان باید در نظر داشته باشیم. استاد مطهری می گوید:

مسئله چنان که بعداً خواهیم دید - مام عناصر روحی که در شخصیت خوارج و تشکیل روحیه آن ها مؤثر بود، از عناصری نبود که تحت نفوذ و حکومت دافعه علی قرار گیرد. بسیاری از برجستگی ها و امتیازات روشن هم در روحیه آن ها وجود داشت که اگر همراه یک سلسله نقاط تاریک نمی بود، آن ها را تحت نفوذ تأثیر جاذبه علی قرار می داد؛ ولی جنبه های تاریک روحشان آن قدر زیاد بود که آن ها را صرف دشمنان علی قرار داد (آثار، ۱۶/ ۳۱۰).

خوارج، اخباریون و جریان ضد عقل

چنان که ملاحظه شد، تأکید استاد مطهری بر ضرورت شناخت خوارج، عمدتاً به جهالت و نادانی این گروه و آثار مشابه آن در دیگر فرقه های اسلامی بر می گردد. استاد مطهری با استناد به احادیث گوناگون، این مسئله را یکی از خطرات اصلی در راه دین و دین داری می داند و با اشاره به اینکه جمادات و نباتات و حیوانات آفت های مخصوص به خود دارند؛ بدن انسان ها آفات ویژه خود را دارد، و دین نیز آفت مخصوص خود را داراست، می گوید:

هر چیزی آفتی متناسب با خودش دارد. اینکه هر چیزی آفتی دارد، تعبیر من نیست، تعبیر پیغمبر اکرم است. می‌فرماید: *آفَةُ الدِّينِ ثَلَاثَةٌ: فَاجِرٌ، آمَاةٌ جَائِرٌ، مُجْتَهِدٌ جَاهِلٌ* (جامع الصغیر، ۴/۱)؛ «سه چیز آفت دین است: اول دانشمند بدعمل، فاسق و فاجر، دوم زعیم و پیشوای ستمکار، سوم مقدس نادان». این‌ها را پیغمبر اکرم به عنوان آفت‌های دین می‌شمارد (آثار، ۱۷: ۱۲۳).

استاد مطهری گاهی به احادیثی اشاره می‌کند که گروه مقدس نادان را یکی از دو خطر مهم می‌داند؛ مثلاً «از رسول اکرم روایت شده: *قَصَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ: جَاهِلٌ مُتَسَكِّعٌ وَعَالِمٌ مُتَهَنِّكٌ*. یا: *قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ: جَاهِلٌ، تَسَكُّعٌ وَعَالِمٌ مُتَهَنِّكٌ* (بحار الانوار، ۱۰۶: ۲)؛ «دو نفر پشت مرا و پشت دین مرا شکستند: نادان متعصب را زاهد، و دیگر عالم لاپابالی» (آثار، ۴: ۸۱۹).

استاد مطهری با اقبال بارز مقدس‌های نادان را خوارچ می‌داند و می‌نویسد:

این‌ها و و اینک سقراض شده‌اند، اما تاریخچه‌ای آموزنده و عبرت‌انگیز دارند. افکارشان در میان سایر مکتب‌ها ریشه دوانیده و در نتیجه در تمام طول این چهارده قرن با اینکه اشخاص و افراد و حتی نامشان از میان رفته است، ولی روحشان در کالبد مقدس‌نماها همواره وجود داشته و دارد و مزاحمی سخت برای پیشرفت اسلام و مسلمین به شمار می‌رود (آثار، ۱۶: ۱۳).

مشابه بیان مذکور، استاد مطهری دربارهٔ اخباری‌ها نیز چنین اظهار نظری دارد. ایشان پس از اشاره به مقاومت بزرگانی مانند آیت‌الله وحید بهبهانی در مقابل آن‌ها می‌گوید:

مکتب اخباری در اثر این مقاومت‌ها شکست خورد و در آن جز در گوشه و کنارها پیروانی ندارد؛ ولی همهٔ افکار اخباریگری که به سرعت و شدت در آن پیدایش ملاً امین در مغزها نفوذ کرد و در حدود دویست سال کم و بیش سیادت کرد امروزها بیرون نرفته؛ الان هم می‌بینید خیلی‌ها تفسیر قرآن را اگر حدیثی در کنار نباشد، بی‌فایده می‌دانند. جمود اخباریگری در بسیاری از مسائل اخلاقی و اجتماعی و بلکه پاره‌ای مسائل فقهی هنوز هم حکومت می‌کند (آثار، ۲۰: ۱۷۰).

جمع‌بندی این مسئله در اشارهٔ تاریخی به جنگ اشاعره و معتزله، و اظهار تأسف است. استاد مطهری از غلبهٔ جریان جمود و ضدعقل منعکس شده است: «دیدیم که جریان عدلیه و غیرعدلیه جنگ بین جمود و رکود فکری و بین روشن‌بینی و روشن‌اندیشی و تعقل بود؛ متأسفانه جمود و رکود و تاریک‌اندیشی فائق آمد و از این راه خسارت‌ها بر عالم اسلام وارد شد، نه خسارت مادی بلکه خسارت معنوی» (آثار، ۴: ۸۱۹).

دیگر نکته مهم و شایسته ذکر در این قسمت آنکه استاد مطهری، جهالت و جمود متأثر از خوارج را نه مربوط به امری در تاریخ گذشته، و نه امری مرتبط با جریان‌ها و فرقه‌های پراکنده اهل سنت، و حتی نه صرفاً مربوط به مکتب اخباریان در سده‌های پیش، بلکه در ارتباط کامل، همچون دردی مبتلابه در جامعه فعلی تشیع می‌داند. واپسین جملات استاد مطهری در کتاب جاذبه و دافعه علی علیه السلام چنین است:

آنچه در بحث‌های گذشته گفتیم، گوشه‌ای از جاذبه و دافعه علی علیه السلام بود. مگر، رصاً در مورد دافعه علی به اختصار برگزار کردیم؛ اما از آنچه گفتیم معلوم شد که علی را طبقه را سخت دفع کرده است: ۱. منافقان زیرک؛ ۲. زاهدان احمق.

همین دو دسته، ای مدعیان تشیع او کافی است که چشم باز کنند و فریب منافقان را نخورند، زبیر بن سید و ظاهربینی را رها نمایند، که جامعه تشیع در حال حاضر سخت به این دو درد مبتلاست (آغا، ۱۶/ ۳۴۱).

نکته آخر در این بخش آنکه گروه تطبیق شخصیت‌های تاریخی بر شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی امری متداول شده که، «الآن کس، مانند طلحه و زبیر است و دیگری همچون عمار یا مالک اشتر؛ این تطبیق‌ها اگر گراف و به ملاک باشند، البته مردودند و باید به طور جدی نقد شوند؛ اما همان‌طور که ملاحظه شد و در متن کتاب هم به نحو تفصیلی خواهید دید، چه معرفی خوارج توسط استاد مطهری و اشاره ایشان به خوارج زه‌ن، چه تطبیق خوارج بر گروه تروریستی داعش در این اثر، بر اساس ملاک‌هایی روشن صورت گرفته و به نعلی با تطبیق‌های گراف و سلیقه‌ای متفاوت است. اتفاقاً یکی از این تطبیق‌های گراف آن است که گفته می‌شود منظور از سفیانی در احادیث آخرالزمان، همین گروه داعش است که برای نشان دادن ترسناکی این تطبیق، در فصل اول و در بخش معرفی داعش، عدم تطابق مذکور اثبات شده است.

جلوه‌های جامع خوارج

گروه تروریستی داعش، علاوه بر جمود و جهالت، در ویژگی‌های دیگر نیز با خوارج تشابه دارد و بلکه جلوه جامعی از آن فرقه است. تفصیل سخن را در متن کتاب خواهید یافت و در اینجا به ذکر چند نکته بسنده می‌کنیم.